

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

مولانا

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خویشین را کم مکن، یا وہ مکوش

عکس نوشتہ ایپات و

نکات انتخابی

برنامہ ۱۹۴ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

تو مُردی و نظرت در جهانِ جان نگریست
چو باز زنده شدی، زین سپس بدانی زیست

هر آن کسی که چو اِدریس مُرد و باز آمد
مُدَرِّسِ ملکوت است و بر غیوب حَفی است

ملکوت: عالم غیب، فضای یکتایی

حَفی: دانا، بسیار عالم

اِدریس: نام پیغمبری که حیات جاوید دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

یابگو به کد امین ره از جهان رفتی؟

وز آن طرف به کد امین ره آمدی که خفی ست؟

رهی که جمله‌ی جان‌ها به هر شبی پیرند

که شهر شهر قفس‌ها به شب زمرغ تهی ست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چو مرغ پای بیسته ست، دور می نپرد
به چرخ می نرسد وز دَوار، او عَجَمی ست

عَجَمی: مجازاً بی خبر، نادان

دَوار: چرخش، گردیدن، مجازاً پرواز

علاقه را چو پُرد به مرگ و بازپرد
حقیقت و سِرِ هر چیز را بیند چیست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



خموش باش که پُرست عالمِ خَمشی
مکوبِ طَبَلِ مَقالت، که گفتُ طَبَلِ تُهی ست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

صبر مرا آینه بیماریست
آینه‌ی عاشق غمخواریست
درد نباشد ننماید صبور
که دلِ او روشن یا تاریست
آینه جوییست نشانِ جمال
که رُخم از عیب و کَلَف عاریست

آینه جویی: حالتِ کسی که در طلب آینه باشد.

کَلَف: لگه، لک و پیس

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



ور گلفی باشد، عاریتی ست قابلِ داروست و تب افشاری ست

تب افشاری: آثاری که از رنج و فشار تب در پوست پدید آید، یا
امکان ریختن تب یا پایین آوردن آن.

آینه‌ی رنج ز فرعون دور کان رخ او زنگی و زنگاری ست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چند هزاران سرِ طفلان برید
کیم ز قضا در دسری ساریست

من در آن خوف بیندم تمام
چون که مرا حکم و شہی جاریست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



گفت قضا: بر سر و سبلت مَخَنَد کاین قلمی رفته ز جَبَّارِ سَت

بر سر و سبلت خندیدن: خود را مسخره کردن، ریشخند زدن
قلمی رفته: اشاره به سرنوشت انسان که بنا به تقدیر باید، از من ذهنی رها
شده، به حضور به بینهایت خداوند، دوباره و هشیارانه، زنده شود.
جَبَّار: از نامهای خداوند، و اشاره به اینکه خروج از ذهن و وحدت مجدد
انسان با خداوند حتماً باید انجام شود.

کور شو امروز که موسی رسید در کفِ او خنجرِ قَهَّارِ سَت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

حلق بکش پیشِ وی و سر میبچ کاین نه زمانِ فن و مکاری ست

حَلَق کشیدن: گردن دراز کردن، ساکت شدن، دم نزدن

سَبِط که سرشان بشکستی به ظلم

بعدِ توشان دولت و پاداریست

سَبَط: پیروان موسی، قوم سبطی، سبطیان.

پاداری: پایداری، ثبات

فار زدی در دل و در دیده‌شان
این دم‌شان نوبت گلزاریست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۲ -

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

دم نزنم زآنکه که دمِ من سُگُست
نوبتِ خاموشی و ستّاریست

سُگُستن: گسیختن، گسستن

خامش کن که تا بگوید حبیب
آن سخنان کز همه مُتّواریست

مُتّواری: مُتّواری، پنهان، پوشیده شونده

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

باز به بط گفت که: صحرا خوشست
گفت: شبِت خوش، که مرا جا خوشست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۱۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

سرینہم من کہ مرا سر خوش ست
راہ تو پیمانہ کہ سرت ناخوش ست



گر چہ کہ تاریک بُود مسکنم
در نظرِ یوسفِ زیبا خوش ست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

دوست چو در چاه بُود، چَه خوش‌ست
دوست چو بالاست، به بالا خوش‌ست

در بن دریا به تک آب تلخ
در طلبِ گوهرِ رعنا خوش‌ست

بلبل نالنده به گلشن، به است
طوطی گوینده شکرخا خوش‌ست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



نورِ خدایست که ذرات را
رقص کنان بی سر و بی پا خوش است
رقص در این نورِ خرد کن کز او
تحتِ ثری تا به ثریا خوش است

ثری: زمین، خاک

ذره شدی، باز مرو، گه مشو
صبر و وفا کن که وفاها خوش است

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

بس کن، چون دیده بین و مگو
دیده بجو، دیده‌ی بینا خوش‌ست

مفخرِ تبریز، شهمِ شمسِ دین
با همه فرخنده و تنها خوش‌ست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



(۱) مسئولیت کیفیت هشیاری من  به عهده‌ی خودم  به عهده‌ی دیگران

(۲) تمرکز من در این لحظه  روی خودم  روی دیگران

(۳) ابزار مورد استفاده من در این لحظه

فضاگشایی (در اطراف اتفاق این لحظه) و کن‌فکان 

 مقاومت (به اتفاق این لحظه) و استفاده از من ذهنی و به ویژه ابزار ملامت

انجام می‌دهم 

۴) قانون جبران مادی و معنوی

انجام نمی‌دهم 

۵) تعهد به الست و مرکز عدم

این لحظه ناظر مرکز عدم خودم با هشیاری حضور 

هستم. لحظه به لحظه با «بلی» گفتن به اتفاق این

لحظه اقرار می‌کنم که از جنس زندگی هستم.

این لحظه با مقاومت به اتفاق این لحظه از جنس 

«من ذهنی» یعنی جسم می‌شوم و انکار می‌کنم که از

جنس زندگی یا خدا هستم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴

۶) اختیار و قدرت انتخاب

دست خودم (منبع: فضاگشایی) 

دست خودم با مقاومت و من ذهنی، یا 
دست دیگران از تقلید و واکنش به دیگران

۷) دانش و سواد من

برای تغییر خودم از آن استفاده می‌کنم. 



برای تغییر خودم از آن استفاده نمی‌کنم. 

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴

۸) برای کدام «من» کار می‌کنم؟
برای من اصلی 
برای من ذهنی 

۹) زمان
در این لحظه مستقر هستم 
در گذشته و آینده هستم 

۱۰) شکر

 از امکانات خودم (و دانش مولانا) برای بهتر کردن زندگی خودم با تمام توان، در عمل استفاده می‌کنم و شکرانه می‌دهم. میدانم که تحمیل عقاید خود به دیگران شکرانه نیست.
 عدم استفاده از امکانات خودم به طور کامل برای تغییر خودم، در عمل. خواندن اشعار مولانا برای بهتر کردن حال من ذهنی‌ام و شکرانه من خواندن این اشعار برای دیگران برای جلب توجه و تأیید خودم است.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴

برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی 
خودم تابع صبرِ قانون قضا و کن‌فکان هستم.



(۱۱) صبر

برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی خودم 
تابع عجله و بی‌نظمی من ذهنی خود هستم.

خودم 

دیگران 

(۱۲) معیار من در زندگی

بیان خودم با فضاگشایی و وصل شدن به زندگی 
نقل نوشته‌های دیگران به اسم خودم. 

(۱۳) بیان

(۱۴) تحسین دیگران

سبب بیرونی است برای کار بیشتر روی خودم (دید حضور) 

گم شدن در فکرهای تحسین‌آمیز و درست کردن یک من 

ذهنی استاد (دید من ذهنی)

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بِدَانٍ که عدم آمد امید عابدان

حق تعالی زنده را از مُرده بیرون می‌کشد.
بدان که عدم، مایه‌ی امیدواری پرستشگران است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۱۹



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چون ز مُرده زنده بیرون می‌کشد
هر که مُرده گشت. او دارد رَشَد

رَشَد: به راهِ راست رفتن

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند
نفسِ زنده سویِ مرگی می‌تند

می‌تند: می‌گراید

مُرده شو تا مُخرجُ الحیِّ الصَّمَد
زنده‌یی زین مُرده بیرون آورد

مُخرجُ الحیِّ: بیرون آورنده‌ی زنده

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۵۱ - ۵۴۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى ^ط يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ^{سج} ذَلِكَمُ اللَّهُ ^{وط} فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

خداست که دانه و هسته را می‌شکافد. و زنده را از مرده بیرون

می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای یکتا

پس. چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟

قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

هرچه از وی شاد گردی در جهان
از فراق او بیندیش آن زمان

ز آنچه گشتی شاد، بسی گسی شاد شد
آخر از وی جَسْت و همچون باد شد

از تو هم بجهد. تو دل بر وی مَنه

پیش از آن کو بجهد. از وی تو بجه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۶۹۹ - ۳۶۹۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



تا کُنِ مَرَّ غَيْرَ رَا حَبْرَ و سَنِي خویش را بَدخو و خالی می کُنِ

حَبْر: دانا، دانشمند سَنِي: رفیع، بلند مرتبه

مُتَّصِلٍ چُون شُد دِلَّتْ بَا آن عَدَن
هین بگو مَهْرَاس از خالی شدن

عَدَن: عالم قدس و جهان حقیقت مَهْرَاس: ترس

امر قُل زین آمدش کای راستین
کم نخواهد شد بگو دریاست این

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۸ - ۳۱۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

اَنْصَتُوا يَعْنِي كِه آبَت رَا بِه لَآغ

هَيْن تَلَف كَم كُن كِه لِبْ خُشَك اسْت بَاغ

لاغ: هزل، شوخی، در اینجا به معنی بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

جمله عالم زین غلط کردند راه کز عدم ترسند و آن آمد پناه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



جَاهِدُوا فِينَا بَكَفَّتْ آَن شَهْرِيَار جَاهِدُوا عَنَّا نَكَفَّتْ آِي بِي قَرَار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۷

وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

و آنان که در ما جهد و کوشش کردند، مُمَقَّأً آنها را به راه‌های
فویش هدایت می‌کنیم، و همیشه فدا یارِ نکوکاران است.

قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

می‌رمد اثبات پیش از نفی تو
نفی کردم تا ببری ز اثبات بُو

در نوا آرام به نفی این ساز را
چون بمیری. مرگ گوید راز را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۷۲۲ - ۷۲۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چشمِ شه، بر چشمِ بازِ دل زده‌ست
چشمِ بازش سخت باهمت شده‌ست

تا ز بسی همت که یابید از نظر
می‌نگیرد بازِ شه جز شیرِ نر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۰۹-۲۸۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

شیرِ چه؟ کان شاه‌بازِ معنوی
هم شکارِ توست و هم صیدش توی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۱۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

عقل رباست و دل ربا. در تبریز شمس دین
آن تبریز چون بصر. شمس دروست چون نظر

گر چه بصر عیان بود، نور در او نهان بود
دیده نمی شود نظر، جز به بصیرتی دگر

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۲۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

گر مراقب باشی و بیدار تو بینی هر دم پاسخِ کردار تو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

هر چه گوید مردِ عاشق. بوی عشق
از دهانش می‌جهد در کوی عشق

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۸۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چو مرغِ خانه تا کی دانه چینیم؟
چه شد دریا؟ چو ما مرغایانیم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

رَوِ كِه بِي يَسْمَع وَ بِي يَبْصِر تَوِي بِسِر تَوِي، چِه جَاي صَاحِبِ سِر تَوِي

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



یک نفسی خموش کن، در خمشی خروش کن
وقت سخن تو خامشی، در خمشی تو ناطقی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۷۰

ناریان هر ناریان را جاذباند
نوریان هر نوریان را طالباند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰۰

ظُلْمَتِ حَہ، بِہ کہ ظلمتِ ہایِ خلق
سر نُبُزْد آن کس کہ گیرد پایِ خلق

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۸۹۴

جنس زود سوی جنس، بس بُود این امتحان
شّه سوی شه می رود، خر سوی خر می رود

مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۴۱

آن سرشته‌ی عشق رسته می‌گشد بر امیدِ وصلِ چغزِ با رَشَد

سرشته: مخلوط شده، آغشته و آفریده
سرشته‌ی عشق: آنکه با عشق در آمیخته باشد.

چغز: قورباغه

رَشَد: هدایت

با رَشَد: هدایت یافته، راه یافته

«تنیدن بر رسته‌ی دل» تعبیری است از پروردن عشق و علاقه در دل

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۴۲-۲۹۴۴

می‌تند بر رشتہ‌ی دل دم‌به‌دم
که سرِ رشتہ به دست آورده‌ام

هم‌چو ناری شد دل و جان در شهود
نا سرِ رشنه به من رویک نمود

خود غُرَابُ الْبَیْنِ اَمْدِ نَاگَهَانِ
در شِکَارِ مَوْشِ و، بُرْدَشِ زَانِ مَکَانِ

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۴۵

چون بر آمد بر هوا موش از غراب مُنْسَجِب شد چَغَز نیز از قعر آب

گنج
حضور،
پرویز
شهبازی،
برنامه
۸۹۴

غراب البین: کلاغ جدایی و مفارقت

غراب: کلاغ، کلاغ سیاه

مُنْسَجِب: کشیده شده



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۴۸-۲۹۴۶

موش در منقارِ زاغ و چغز هم
در هوا آویخته پا در رتم

خلق می‌گفتند: زاغ از مکر و کید
چغزِ آبی را چگونه کرد صید؟

کید: نیرنگ، حيله

چون شد اندر آب و چُونش در ربود؟
چغزِ آبی کی شکارِ زاغ بود؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چَغَزْ گَفَنَّا: این سزایِ آن کسی
کو چو بی آبان شود جُفَنِ خَسی

بی آبان: بی آبرویان

خَس: فرومایه، پست

ای فغان از یارِ ناجنس، ای فغان
همنشینِ نیک جوید، ای مِهان

مِهان: بزرگان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۴۹-۲۹۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۵۱-۲۹۵۲

عقل را افغان ز نفسِ پُر عیوب
هم‌چو بینیِ بدی بر رویِ خوب

عقل می‌گفتش که جنسیت یقین
از ره معنیست، نی از آب و طین

طین: گِل

آب و طین کنایه از کالبد مادی است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

هين مشو طورن پڙسن، اين مگو
سر جنسيتن به طورن در مگو

صورت آمد چون جماد و چون حجر
نيست جامد را ز جنسيت خبر

حجر: سنگ

جان چو مور و تن چو دانهي گندمي
مي کشاند سو به سويش هر دمي

مولوي، مثنوي، دفتر ششم، ابیات ۲۹۵۳-۲۹۵۵

گنج حضور، پرويز شهبازي، برنامه ۸۹۴

مور داند کان حُبوبِ مُرْتَهَن

مُسْتَحِيل و جنس من خواهد شدن

مُرْتَهَن: به گرو نهاده شده

مُسْتَحِيل شدن: تبدیل شدن، تغییر یافتن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۵۶

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۹۴

آن یکی موری گرفت از راه، جو
مورِ دیگر گندمی بگرفت و دو

جو سوی گندم نمی تازد، ولی
مور سوی مور می آید، بلی

رفتن جو سوی گندم، تابع است
مور را بین که به جنسش راجع است

مقصود از جو و گندم، کالبد است و مقصود از مورچه، روح.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۵۹-۲۹۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۶۲-۲۹۶۰

تو مگو: گندم چرا شد سوی جو؟
چشم را بر خصم نہ، نی بر گرو

مورِ اَسْوَدِ بر سرِ لِبْدِ سیاہ
مور، پنهان، دانہ پیدا، پیشِ راہ

اَسْوَد: سیاہ

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۸۹۴

لِبْد: نمد

عقل گوید چشم را: نیکو نگر
دانہ ہرگز کی رود بی دانہ بر؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۶۳-۲۹۶۵

زین سبب آمد سوی اصحاب، گُلب

هست صورتها حُبوب و مور، قلب

کُلب: منظور سگ اصحاب کُلف است.

ز آن شود عیسی سوی پاکانِ چرخ
بُد قفسها مختلف، یک جنس، فَرخ

فَرخ: جوجه

این قفس پیدا و، آن فَرخَش نھان
بی قفس کَش، کی قفس باشد روان؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

ای خُنگ چشمی که عقلستش امیر

عاقبتُ بین باشد و جبر و قریر

جبر: دانشمند

قریر: کسی که از فرط خوشحالی چشمش بدرخشد.
در اینجا منظور روشن بین است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۶۶

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۴

فرق زشت و نغز، از عقل آورید نی ز چشمی کز سیه گفت و سپید

چشم، غرّه شد به خضرایِ دَمَن
عقل گوید: بر مَحَكِّ ماش زن

گنج

حضور

پروین

شهبازی

پرفنامه

۸۹۴

غرّه شدن: فریفته شدن

خَضْرَايِ دَمَن: سبزه‌های رسته در سرگین‌زار

ماش: مخففِ ماش

بر مَحَكِّ ماش زن: یعنی آنرا با معیار ما بسنج.

اَفْتِ مُرْغَسْتِ چِشْمِ كَامُبِينِ مَخْلَصِ مُرْغَسْتِ عَقْلِ دَامُبِينِ

مولوی،

مثنوی،

دفتر

ششم،

بیت

۲۹۶۹

کامُبین: بیننده‌ی کام، کسی که در پی کامیابی خود است،
آنکه به کام رسیده است.

مَخْلَص: پناهگاه، محلّ خلاص

گنجِ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۷۲-۲۹۷۰

دام دیگر بُد، که عقلش در نیافت
وَحیِ غایبِ بَینِ بدین سو زان شتافت

جنس و ناجنس از خرد دانی شناخت
سوی صورت‌ها نشاید زود تاخت

نیست جنسیت به صورت، لی و لک
عیسی آمد در بشر، جنس ملک

لی و لک: در نزد من و تو

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

برکشیدش فوقِ این نیلی جِصار مُرعِ گردونی، چو چَغزش ز اُغوار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۷۳



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

بود عَبْدُ الْغَوْثِ هم جنسِ پری چون پری، نُه سال در پنهان پری

پنهان پری: پنهان پریدن، پریدن مخفیانه و پنهانی

شد زَنَش را نسل از شوی دگر
وَأَن يَتِيمَانَش ز مرگش در سَمَر

سَمَر: افسانه، قصه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۷۴-۲۹۷۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

که مر او را گرگ زد، یا رهزنی یا فتاد اندر چَهِی یا مَكْمَنی

مَكْمَن: کمینگاه، نهانگاه

جمله فرزندانش در آشغال، مست
خود نگفتندی که بابایی بدهست
آشغال: شغلها

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۷۶-۲۹۷۷

کنج مضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

بعد نه سال آمد او، هم عاریه گشت پیدا، باز شد مُتواریه

عاریه: آنچه موقتاً بدهند و سپس بازپس گیرند. در اینجا به
معنی موقتی، زودگذر.
مُتواریه: پنهان شونده، پوشیده شونده

**یک مَهی مهمانِ فرزندانِ خویش
بود و زآن پس کس ندیدش رنگ، بیش**

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۷۸-۲۹۷۹
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

بُرد هم جنسیّ پزیرانش چنان
که رُباید روح را زخمِ سینان

سِنان: سر نیزه، نیزه

چون بهشتی جنسِ جنت آمده‌ست
هم ز جنسیّت شود یزدانِ پرست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۸۱-۲۹۸۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

نه نَبی فرمود: جود و مَحْمَدَه شاخِ جَنَّتِ دان، به دنیا آمده؟

مَحْمَدَه: ستایش، خصلت نیک

#حدیث

بخشندگی، درختی از درختان بهشت است که شاخساران
آن در دنیا فروهشته است. هر کس
شاخه‌ای از آن گیرد، آن شاخه او را به
بهشت راه بَرَد. و تنگ‌چشمی، درختی از درختان دوزخ است که شاخساران
آن در دنیا فروهشته. هر کس شاخه‌ای از آن گیرد، آن شاخه، او را به
دوزخ راه بَرَد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۸۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

این سَخَا، شاخی است از سرِوِ بهشت
وای او کز کف چنین شاخی بهشت

هشتن: رها کردن، فرو گذاشتن

عُرْوَةُ الْوُثْقَى ست این ترکی هوا
برگشَد این شاخ، جان را بر سما

عُرْوَةُ الْوُثْقَى: دستگیره محکم و استوا

«...وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»

«...هر که روی آرد به خدا و نکوکار باشد، به دستگیره استوار چنگ زده است.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۲۷۳-۱۲۷۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

تا بَرَد شاخ سَخا ای خوب‌کیش مر تو را بالاکشان تا اصل خویش

مولوی، شوی، دقتر دوم، بیت ۱۲۷۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



مهرها را جمله جنس مهر خوان
قهرها را جمله جنس قهر دان

لأبالی لأبالی آوَرَد

ز آنکه جنس هم بوند اندر خرد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۸۳-۲۹۸۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

بود جنسیت در ادریس از نجوم
هشت سال او با زحل بد در قدم

در مشارق، در مغارب، یار او
هم حدیث و محرم آثار او

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۸۵-۲۹۸۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

بعدِ غیبت، چونکه آورد او قُدم
در زمین، می‌گفت او درسِ نجوم

پیشِ او استارگان خوش صفزده
اختران در درسِ او حاضر شده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۸۸-۲۹۸۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

آنچنان که خلق، آوازِ نُجوم
می شنیدند از خصوص و از عموم

جذب جنسیت کشیده تا زمین
اختران را پیش او کرده مُبین

مُبین: آشکار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۸۹-۲۹۹۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

هر یکی نامِ خود و احوالِ خود
بازگفته پیش او شرحِ رِصَد

چیست جنسیت؟ یکی نوع نظر
که بدان یابند ره در هم‌دگر

آن نظر که کرد حق در وی نهان
چون نهد در تو؟ تو گردی جنسِ آن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۹۱-۲۹۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

هر طرف چه می‌گشاید تن را؟ نظر
بی‌خبر را کی‌کشاند؟ با خبر

چونکه اندر مرد، خوی زن نهد
او مخنث گردد و گان می‌دهد

گان: جماع

چون نهد در زن خدا خوی نری
طالب زن گردد آن زن سعتری

سعتری: زنی که گرایش به معاشقه با زنان دیگر دارد. زنی که چرمینه می‌بندد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، آیات ۲۹۹۶-۲۹۹۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چون نهد در تو صفاتِ جبرئیل
هم‌چو فرّخی بر هواجویی سبیل

فرّخ: جوجه

منتظر، بنهاده دیده در هوا
از زمین بیگانه، عاشق بر سما

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۹۸-۲۹۹۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

چون نهد در تو صفت‌های خری
صد پرت گر هست، بر آخر پری

از پی صورت نیامد موش خوار
از خبیثی شد زبون موش خوار

موش خوار: خورنده‌ی موش

طعمه‌جوی و خاین و ظلمت‌پرست
از پنیر و فُسْتُق و دوشاب، مست

دوشاب: شیرهی جوشانده‌ی خرما یا انگور
سُتُق: پسته

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۰۰۱-۲۹۹۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

باز اَشْهَبَ را چو باشد خوی موش تنکِ موشان باشد و عارِ وُحُوشِ

باز اَشْهَبَ: باز شکاری سفید یا خاکستری

خوی آن هاروت و ماروت، ای پسر چون بگشت و، دادشان خویِ بشر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۰۲-۳۰۰۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

در فتادند از لَنَحْنُ الصَّافُّونَ

در چه بابل بپسته سرنگون

ملوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۰۴

آیه - قرآن

(وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ.)

هرآینه ما صف زدگانیم.

(و ما ایم فرشتگانی که در طاعت حق به صف ایستادگانیم.)

قرآن کریم، سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۶۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

لوح محفوظ از نظرشان دُور شد لوح ایشان با حرو و محورش

لوح محفوظ: علم الهی
مهان: خوار و ذلیل

پرهمآن و، سر همآن، هیکل همان
موسیقی بر عرش و فرعونی مهان

ملوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۰۰۵ - ۳۰۰۶

گنج حضور، پروین شهباز، برنامه ۱۹۴

در پی خُو باش و با خُوش خُو نشین خُو پذیرِ روغنِ گل را بین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۰۷

روغن گل : روغن کنجد که در اثر مخلوط
شدن با گلبرگ های گل سرخ، عطر گل
را به خود جذب کند. از آن پس دیگر به
آن روغن کنجد نگویند،
بلکه آنرا روغن گل گویند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

خاکِ گور از مَرَد هم یابد شرف
تا نهد بر گورِ او دل، روی و کف

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۰۸ - ۳۰۰۹

فای از همسایگی جسمِ پای
چون مُشْرِف آمد و اقبالِ نای

گنجِ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۱۰

پس تو هم أَلْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ كُو
گر دلی داری، برو دلداری جُو

أَلْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ : اول همسایه بعد خانه
(مَثَل)

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

خَاكِ او هم سیرتِ جان می شود
سُرمه‌ی چشمِ عزیزان می شود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۱۱-۳۰۱۲

ای بسا در گور خفته خاک وار
به ز صد احیا به نفع و انتشار

گنج مضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

اگر ما به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده بشویم،
وقتی ارتعاش به زندگی می‌کنیم همه ذرات که از
جنس خداوند هستند به ما توجه می‌کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



کسی که مرکزش عدم است، فضاگشاست، انعطاف‌پذیر است، به اتفاق این لحظه نظر ندارد، بلکه به فضای اطراف آن نظر دارد و این لحظه از جنس الّت است، از جنس من‌ذهنی نمی‌شود؛ بنابراین این شخص خوب‌کیش یا خوب‌دین است که تو را به اصل خودت بالا می‌کشد، همان اصلی که ما وقتی وارد این جهان شدیم با همانیدگی از دست دادیم چون به خواب همانیدگی‌ها رفتیم. الآن از خواب همانیدگی‌ها بیدار می‌شویم و یواش یواش به اصل خویش برمی‌گردیم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



ما به خاطر جثه مان، رنگمان، این که زیبا هستیم
یا نیستیم، چه باورهایی داریم، پست نمی شویم
بلکه به خاطر همانیدن با آن ها پست می شویم.



کنج حضور ما برویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

یک انسان مردهٔ زیر خاک می‌تواند بیشتر از هزاران نفر آدم زنده به انسان‌ها کمک کند، مثل مولانا. مولانا به انتشار معنویت سود می‌رساند. ولی هزاران نفر آدم زنده هستند که از زنده بودن او هیچ نفعی به هیچ کس نمی‌رسد. فقط این‌ها مصرف‌کننده و من‌ذهنی هستند که زندگی را هر لحظه در من‌ذهنی سرمایه‌گذاری کرده، درد و همچنین کارافزایی را به جهان اضافه می‌کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

بعضی جاها مثل قبر خود مولانا، خاکشان از نظر مردم محترم است؛ یعنی مردم برای زیارت به آن جا میایند و دور هم جمع می شوند. یک دفعه می بینند که پانصد نفر آدم معنوی آن جا جمع شده اند، پس آن خاک از این معنویت برکت پیدا می کند.

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۴



مهرها و عشق‌ها را از جنس مهر خدا بدان.
هرکسی فضا را باز می‌کند، عشق می‌ورزد
و لطیف می‌شود، این مهر خداست. هرکسی
فضا را می‌بندد، چیزها را مرکزش می‌گذارد
و پُر از هیجان‌های منفی می‌شود مثل
خشم و ترس، این را قهر خدا بدان.



وای به حال کسی که مرکزش را عدج نکند،
فضا را باز نکند و فراوانی اندیش نباشد یعنی
خسیس باشد. پس شما اگر فضا باز می‌کنید،
مرکزتان عدج می‌شود، دیگر از جنسِ
من‌ذهنی نیسینید و نرک هوا می‌کنید. نرک هوا
یعنی نرک خواسنه‌های من‌ذهنی. این مونور
من‌ذهنی دائماً می‌خواهد. نرک این هوا با
منوقف ساختن ذهن، همان عُرْوَةُ الْوُثْقَى است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

اگر شما به منذهنی‌تان انرژی و زندگی ندهید، دیگران بخواهند تحریکش بکنند، منذهنی مجبور است انرژی‌اش را صرف کند و یواش‌یواش ضعیف بشود و از بین برود؛ پس اگر شما به همانیدگی‌ها انرژی ندهید، فقط برای یک مدتی دیگران تحریکشان کنند، این همانیدگی‌ها یواش‌یواش گرسنه می‌مانند و انرژی ندارند.

یادتان باشد وقتی شما خودتان انرژی و زندگی‌تان را دست منذهنی نمی‌دهید که آن را مصرف کند؛ یعنی شما انرژی و زندگی‌تان را تبدیل به مسئله، مانع، دشمن و درد نمی‌کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

همانیدگی یعنی چسبیدنِ تصویرِ ذهنیِ من به یک تصویرِ ذهنیِ دیگر و آن را جزو خود کردن و تمام این را در مرکز قرار دادن. این در کل غلط است.

عاشق شدن یعنی این فضا را گسترش دادن، به اندازه‌ای گسترش دهیم که بعد به زندگی زنده می‌شویم و ارتعاش زندگی می‌کنیم. حالا دیگران هم به‌عنوان زندگی مرتعش شده و فضای گشوده شده در آن‌ها، عشق ما را برمی‌گرداند. وقتی عشق برمی‌گردد، پس این جا یک عشق دوجانبه بین دو انسان هست، وگرنه این که من به‌عنوان من ذهنی می‌خواهم به تصویر ذهنی شما بچسبم، آن را در بیرون کنترل کنم؛ یعنی تو مال منی نمی‌توانی تکان بخوری، این که عشق نیست، این همانیدگی است و حاصلش جز ضرر، غصه و درد هیچ چیزی دیگری نیست. غصه و درد کارافزایی و بیهوده است.

مردم دچار همانش شده‌اند، پس کارافزا و مسئله‌آفرین شده‌اند و در انتظارات و رنجش‌ها و غصه‌هایشان می‌سوزند، فقط کافی است به مولانا گوش بدهند و خودشان را اصلاح کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

خوشا به حال کسی که عقل، امیر و فرمانده اش باشد؛ منظور عقل کل است نه عقل من ذهنی. و خوشا به حال کسی که عاقبت بین باشد. عاقبت بین در واقع به معنی این است که با وجود داشتن من ذهنی، فضا را باز کنیم، عدم را حس کنیم و بگوییم که عاقبت ما فضای گشوده شده یا جنس خداست. این که ما عاقبت بین باشیم، یعنی ما می دانیم که باید به بی نهایت او زنده بشویم، اما نه فقط در فکر و ذهنمان، بلکه از طریق فضاگشایی و تجربه عدم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



بنا به تقدیر، انسان باید از من ذهنی
رها شده، به حضور بی نهایت خداوند،
دوباره و هشیارانه، زنده شود، خروج
از ذهن و وحدت مجدد انسان با
خداوند حتماً باید انجام پذیرد.

تبدیلِ من‌ذهنی به حضور گاهی اوقات هشت، نه، یا ده‌سال طول می‌کشد. این‌طوری نیست که ما هرچه زودتر تبدیل بشویم، باید به فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه ادامه بدهیم و با من‌ذهنی عجله نکنیم که کی به حضور می‌رسیم، می‌بایستی مرکز را عدم کنیم یعنی هر لحظه فضاگشایی کنیم و جلو برویم و کاری نداشته باشیم که کی به حضورِ خداوند زنده می‌شویم، با خطاکش ذهنی هم اندازه نگیریم که چقدر به حضور رسیدیم یا زنده شدیم یا چرا نمی‌شوم، برداشت‌های ذهنی ما که دائماً قضاوت برحسب هشیاری جسمی می‌کند، قضاوت‌های من‌ذهنی در مورد پیشرفت معنوی ما، دائماً غلط است. پس یک چیزی که یاد می‌گیریم این است که خودمان را با من‌ذهنی و پیشرفت معنوی‌مان را با من‌ذهنی اندازه نگیریم.

فهمیدن و بیان این چیزها تبدیل نیست، یک عده‌ای می‌توانند اینها را بفهمند، عمل هم بکنند، عمل تبدیل نیست، کسی ممکن است این چیزها را یاد بگیرد من ذهنی را نگه دارد ولی خیلی چیزها را پرهیز کند، ولی این پرهیز، پرهیز من ذهنی است تا میدان برای من ذهنی‌اش پیدا بشود و این اژدها دوباره بیرون بیاید، کسی را در نظر بگیریم که بسیار پرهیزکار است، حتی عابد هم باشد، خوب عبادت کند، تا میدان پیدا بشود من ذهنی‌اش از شیشه بیرون می‌آید، ما باید تبدیل بشویم، قضا و تقدیر ما هم این نیست که ما من ذهنی را نگه داریم، من ذهنی معنوی را توی شیشه بکنیم، البته توی شیشه بکنید موقتا دست از سر شما بردارد، خوب است که مزاحم نشود و شما روی خودتان کار کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

تنها ابزار ما فضاگشایی در

اطراف اتفاق این لحظه است، نه

مقاومت و استفاده از من‌ذهنی،

به‌ویژه ابزار ملامت، ملامت کردنِ

شما، که خودتان یا دیگران را

ملامت می‌کنید نمی‌تواند ابزار

درستی باشد.


گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

قانون جبران مادی و معنوی

یکی از نکات ضعف تقریباً همه ما این است که به اندازه کافی روی خودمان کار نمی‌کنیم، حوصله‌مان سر می‌رود، خسته می‌شویم. به نظر من. ذهنی‌مان اینقدر کار لازم نیست، شما می‌گویید قانون جبران مادی و معنوی را انجام می‌دهم، من هر لحظه روی خودم کار می‌کنم، این از لحاظ معنوی است، در ضمن جبران مادی و کمک به برنامه را هم انجام می‌دهم و در این کار غفلت نمی‌کنم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

شما می بینید من ذهنی دائماً یک کارهایی
می کند که به ما ضرر بزند. شما بیایید یک
لطفی به خودتان بکنید، به عنوان حضور
ناظر، یک هفته کارهای من ذهنی تان را در
نظر بگیرید، اگر می توانید یادداشت کنید.
بینید این چه فکرهایی می کند؟ خواهید
دید که فکرهای بسیار سطحی می کند.

A vertical cluster of purple bell-shaped flowers is positioned on the left side of the image. The flowers are in various stages of bloom, with some showing their stamens. The background is a soft, out-of-focus white and light green.

اگر ما به بی نهایت خداوند
زنده بشویم، منهای ذهنی
بیرون نمی توانند به ما
آسیب بزنند.

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه

۸۹۴

[وقتی ناظر ذهنم می‌شوم و
صبر می‌کنم]، حضور ناظر به
من نشان می‌دهد که بیمار
هستم و بیماری خودم را متوجه
می‌شوم. ما دکتری هستیم که
باید بیماری خودمان را ببینیم
و تشخیص بدهیم، ما بیماری
همانیدگی داریم.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

وقتی هشیاری جسمی ادامه پیدا می کند و به سن های
چهل سالگی می رسد انسان دچار مشکلات فراوانی
می شود. یعنی زندگی فرصت نمی دهد که انسان به
هپروت برود، من ذهنی را ادامه بدهد و روز به روز
انباشتگی همانیدگی ها در مرکزش ایجاد کند و سالم
بماند، به جسمش، به فکرهايش حمله می شود، یعنی
فکرهايش بسیار بسیار سطحی و بی اثر می شود،
هیجانانش تماماً از جنس خشم و ترس هیجانان
من ذهنی می شود، بدنش با توجه به این که مرتب
فکرهای همانیده به جسمش اعمال می شود و هیجانان
بد در او پدید می آید، فرسوده، مریض و بی جان
می شود، جانش می میرد. هرچه زودتر آدم باید از
وضعیت من ذهنی بیرون بپرد.

مولانا از ما سؤال می‌کند، بین
هم‌نشین و قرینت کیست؟ بین
با چه کسی دوست هستی؟ چه
برنامه‌ای نگاه می‌کنی؟ چه کتابی
می‌خوانی؟ این‌ها را بین، برای این‌که
این‌ها از طریق قرین روی تو اثر دارد.

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴



انسان‌ها دوجور هستند: یا از جنس حضور هستند، فضا را باز کرده‌اند یا از جنس من‌ذهنی هستند. اگر شما فضا را باز می‌کنید دارد به شما می‌گوید که با من‌های ذهنی رفیق نشوید. اما شما من‌ذهنی دارید و می‌خواهید به زندگی زنده بشوید، باید حواستان باشد که رفیقی دارید که من‌ذهنی خودتان است، دائماً به شما ضرر می‌زند. این ناجنس است از جنس شما نیست.

انسان فضا را باز کند
از جنس حضور بشود،
به سوی انسان‌هایی می‌رود
که از جنس حضور هستند،
یا به سوی خداوند می‌رود.

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۹۴

فهمیدن اصلاً مهم نیست. شما یک جلسه گنج حضور گوش بدهید، چون سطح فهمتان هم خیلی بالاست، همه این چیزها را هم می‌توانید یاد بگیرید، بهتر از هر کسی بگویید؛ که چه بشود؟ بعضی‌ها می‌فهمند می‌گویند: «تمام شد! خدا حافظ شما.»

فهمیدن یعنی تازه کارم شروع شده است، فهمیده‌ام که چه اشکالی دارم؛ نه این‌که: «فهمیدم چه اشکالی دارم، خدا حافظ، دیگر هیچ کاری ندارم. روی اشکالاتم کار نمی‌کنم.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

همانیدگی‌ها از جنس گذرا یا آفلین هستند.

هرچه که در این جهان ذهنت نشان می‌دهد

آفلین هستند، باید مرکزت را از آن‌ها پاک کنی،

ولی بعضی از این‌ها که ما با آن‌ها روزمره سر

و کار داشته‌ایم، چنان به آن‌ها معتاد شده‌ایم،

از جمله اعتیاد به مواد مخدر، که بعضی موقع‌ها

اعتیاد به انسان‌ها هم مثل آن است، دست

از سر ما بر نمی‌دارد. ما می‌دانیم! می‌گوییم:

«آقا! من می‌دانم نباید من این کار را بکنم، ولی

می‌کنم.» یعنی چه؟! این رقص در خرد زندگی

نیست، این رقص در عقل من ذهنی است.

شناسایی همانیدگی‌ها، فقط با مرکز عدم و
فضاگشایی می‌تواند صورت بگیرد که ما را به صورت
حضور ناظرِ تماشاگر می‌آورد که ذهنمان را تماشا
کنیم، اگر شما بتوانید فضا را در اطراف اتفاق این
لحظه باز کنید و اتفاق این لحظه شما را قربانی
نکند و به آن نچسبید، مقاومت نکنید، در این صورت
فضا گشوده شده، آن فضای گشوده شده، مرکز
شما می‌شود که عدم است، در این صورت شما
می‌بینید که ذهنتان خاموش شد، به این لحظه
آمدید، بعد آن موقع دارید به صورتِ ناظر، همانیدگی
خودتان را می‌بینید، متوجه می‌شوید برای این که
از این همانیدگی رها بشوید باید صبر کنید و درد
هشیارانه بکشید.

این لحظه درست است که من ذهنی
داریم ولی فضا را باز و عدم را حس کنیم
و بگوییم که عاقبت ما فضای گشوده شده
و یا جنس خداست یعنی ما می دانیم که
باید به بی نهایت او زنده بشویم منتها نه
فقط در فکر و در ذهنمان بلکه از طریق
فضاگشایی و تجربه عدم.

اگر شما به صورت حضور ناظر دارید صبر
می کنید و درد هشیارانه می کشید، ذهنتان را
می بینید که همانیدگی دارد و متوجه می شوید
که این یک چیز آفل، در حال گذر، موقتی و
عاریتی است، یعنی از بیرون قرض گرفته شده،
این جزو شما نیست و قابل علاج است، این
خشم، ترس و هیجانات خواهد ریخت، این چیز
عاریتی را که من از جهان گرفتم باید پس بدهم،
این قابل علاج، قابل شناسایی و قابل درمان
است و درمانش هم به وسیله خداوند است.

گنج محصور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

جهان ما را مرتب جذب می کند
یعنی درست است که ما می دانیم
در این لحظه باید فضا را باز کنیم
ولی چیزی که ذهن مان نشان
می دهد مرتب ما را گول می زند
و می چسباند به خودش و ما دنبال
ذهن مان می رویم.

گنجحوض، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۴

خداوند می‌گوید: تو از
تقدیر من داری سرپیچی
می‌کنی، نوشتی من، برای
تو این نیست، منظور من
این نبوده که تو به این
جهان بیایی موقع مردن هم
من ذهنی داشته باشی.

کنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴



شما که یواش یواش فضا را باز
می‌کنید و از جنس خدا می‌شوید،
بیشتر به سوی مولانا جذب می‌شوید
و بیشتر خوشتان می‌آید، بیشتر به
کسانی که از جنس شما هستید جذب
می‌شوید و این اعتماد صادقانه است
و شک ندارید. یقین دارید.

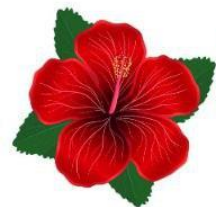
گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴

بشر در طول تاریخ همه‌اش در ستیزه من‌ذهنی بوده. حالا الآن شاید آن‌طوری نباشد، ولی مثلاً

بروید پانصد ششصد سال قبل، می‌بینید که قبایل و کشورها، یا آماده می‌شدند جنگ کنند یا در جنگ بودند، یا این‌که اگر زمان صلح و آرامش بود، داشتند آماده می‌شدند جنگ

کنند، ما هم در خانواده همچون سبک زندگی‌ای داریم، مسئله ایجاد می‌کنیم دائماً، مسائل‌مان را می‌خواهیم حل کنیم، مشورت می‌کنیم، خوب مسئله ایجاد نکن.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴



گنج حضور

پرویز

شهبازی

برنامه ۸۹۴




شما آینه‌ای هستید که روی تان زنگ زده،
می‌خواهید زنگ را نگه دارید یا می‌خواهید
فرو بریزد؟ یک دفعه اگر تسلیم بشوید و فضا
را باز کنید، خواهید دید که این‌ها لکه‌هایی
هستند که می‌شود به راحتی پاک کرد.

این لحظه وقتی مرکز عدم می شود،
زندگی دارد شما را به سوی خودش
می کشد و از همانیدگی ها می خواهد
رها کند، شما مقاومت نکنید. دیدتان را
فوراً به دید همانیدگی ها برنگردانید،

چون هیچ لحظه ای نیست که زندگی
با نظرِ لطف، کمک، حمایت به شما
نگاه نکند، این ما هستیم که با دید
همانیدگی ها می بینیم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۴



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com